

۱ - وجود و چگونگی صفات خداوند متعال

یکی از سؤالات اساسی بشر در طول تاریخ، اعتقاد داشتن به خداوند متعال است زیرا در مراحل مختلف زندگی، مشکلاتی پیش آمده است که بشر را به قدرت فوق این جهان متوجه کرده و با انگیزه‌هایی که او را به سوی خداپرستی سوق داده است و به همین خاطر بسیاری از دانشمندان اظهار داشتند میل به خداشناسی، ذاتی و آمیخته با جوهره انسان است. ظهور و نمود این دغدغه آدمی را در دو اثر مهم اینگمار برگمن بررسی می‌کنیم. در ابتدا به مناسبت بحث، باید راجع به شخصیت برگمن کمی بیشتر آشنا شویم. زیرا او از معدود کارگردانانی است که سؤالات مهم اعتقادی در زندگی و آثار وی مطرح بوده است. اینگمار برگمن فرزند یک کشیش است این واقعیت تا حد زیادی نمایشگر علل توجه بیش از حد او به مسائل مذهبی است و به همین علت به سیستم کلیسا معترض است. او تربیت کلیسا را در مفهوم «تحقیر آدمی» دیده است و این برای او قابل هضم نیست که انسان را تا این حد تحقیر کنند و با همین سیستم و روش کودک را پرورش دهند. پرورش دوران کودکی وی آمیخته با تحقیر و القای ترس، همراه با تشبیه وحشتناک بدنی، حبس در گنجه و ترس از خدا بوده است. «خدایی که قهار است و بیرحم و بنده‌ای که گنهکار است و باید خدا. او را ببخشد». اگر او تصویری کفرآمیز از خدا در فیلم همچون در یک آینه ارائه می‌دهد به تصویر خدای ترسیم شده توسط پدر، در دوران کودکی برمی‌گردد. خدای کودکی او، توسط کشیش‌هایی رقم خورده است «که همیشه حرف می‌زنند اما انسان صدای خدا را هیچ وقت نمی‌شنود.» که به روشنی و صراحت و وضوح باورهای دوگانه‌اش را اعلام می‌کند. برگمن اساساً معتقد است که همه انسانها خدایی را در درون خود حمل می‌کنند و در



دین

اندیشی

و

سینما

حجت الاسلام محمدرضا

مصطفوی



دانشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

لحظاتی خاص حتی آن را می‌بینند. به هر تقدیر او به این دو مسئله باور قطعی دارد. در مسیری که می‌رود، خدای را به گونه‌های متفاوتی می‌یابد و در اوج می‌گوید: «خدا عشق است».

حال نگاهی به حس خداجویی در فیلم مهره‌متم می‌اندازیم. جایی که شوالیه از جنگ صلیبی به سوئد طاعون زده برمی‌گردد و در راه خود به مرگ برخورد می‌کند. شوالیه زخمی درونی دارد که از

مرگ برایش پراهمیت تر است. او در خداشناسی خود، بدنبال اطمینان است. باوری فراتر از یک اعتقاد بی‌پایه. گفتگوی او با مرگ شنیدنی است:

شوالیه: چرا... می‌خواهم بمیرم.

مرگ: پس منتظر چه هستی؟

شوالیه: می‌خواهم مطمئن باشم.

مرگ: احتیاج به تضمین داری؟

شوالیه: اسمش را هرچه می‌خواهی بگذار. به طرز دردناکی غیرقابل تصور است که انسان بتواند با احساسش خدا را درک کند. چرا خدا خودش را در هاله نیمه مه آلود نویدها و معجزه‌های نامرئی مخفی کرده؟. مرگ پاسخ نمی‌دهد.

شوالیه: ما چگونه می‌توانیم به مؤمنان اعتقاد داشته باشیم در حالی که خود ایمانی نداریم؟ چه خواهد گذشت به ما که می‌خواهیم ایمان داشته باشیم ولی نمی‌توانیم؟ چه سرنوشتی خواهند داشت آنهایی که نه می‌خواهند ایمان داشته باشند و نه می‌توانند؟ (شوالیه آرام می‌گیرد و در انتظار پاسخ می‌ماند ولی هیچکس نمی‌گوید یا پاسخی نمی‌دهد. در اطراف شوالیه کاملاً سکوت برقرار شده است.)

شوالیه: چرا نمی‌توانم خدا را در درونم نابود کنم؟ چرا او هنوز با وجود آن که نفرینش می‌کنم و از قلبم می‌رانمش این طور دردناک و تحقیر کننده در وجودم زندگی می‌کند؟ چرا او هنوز با وجود همه این‌ها واقعیت فریبنده‌ای است که از چنگش خلاصی ندارم؟ صدای مرا می‌شنوی؟

مرگ: گوشم با توست.

شوالیه: می‌خواهم اطمینان پیدا کنم، نه اعتقاد، نه حدسیات، بلکه اطمینان. می‌خواهم که خداوند دستش را به طرف من دراز کند، از چهره‌اش پرده بردارد و با من حرف بزند.

مرگ: اما او سکوت می‌کند.

شوالیه: از دل ظلمات صدایش می‌زنم و گاهی احساس می‌کنم که هیچکس آنجا نیست.

مرگ: شاید واقعاً هم، آن‌جا کسی

نباشد.

سوالیه: پس زندگی، دلهره بی حاصل است؟ هیچ انسانی قادر نیست به مرگ چشم بدوزد و زندگی کند و مطمئن باشد که جهان و هرچه در آن هست هیچ در هیچ است.

مرگ: اکثر آدمیان نه به مرگ می اندیشند نه به نیستی فکر می کنند.

سوالیه: اما روزی می آید که آدمها به آخر راهشان می رسند و در ظلمات ننگ می کنند.

مرگ: بله در آن روز...

سوالیه: ما باید از نفرت مان تصویری بسازیم و اسمش را خدا بگذاریم.

مرگ: آرام باش.

اثر دیگری که در این رابطه مطرح می کنیم فیلم توت فرنگی های وحشی برگمن است: پرفسور پیر و خودخواهی برای گرفتن مدال افتخاری راهی مسافرت می شود و دائماً در خیالات و خاطرات کودکی غوطه می خورد در این سفر سه نوجوان با او هم سفر می شوند. یک پسر به نام ویکتور (بی اعتقاد به مذهب) و پسر دیگری بنام آندرس که می خواهد کشیش شود و دختری که همراه آنهاست. مشاجره این دو پسر شنیدنی است:

ویکتور: من هرچه فکر می کنم نمی توانم بفهمم، چطور ممکن است که یک انسان امروزی بتواند کشیش شود. چون هرچه باشد آندرس هنوز تمام و کمال عقلش را از دست نداده است... من معتقدم انسان امروزی در برابر نیستی مطلق قرار گرفته است. او فقط به خود و مرگ بیولوژیکی فکر می کند. سایر چیز پوچ و بی ارزش است.

آندرس: ولی من معتقدم انسان امروزی فقط در تخیلات تو موجودیت دارد. چون هر انسانی با دلهره و وحشت به مرگ می اندیشد و بدون اعتقاد و ایمان نمی تواند زندگی کند.

ویکتور: تو را به خدا بس کن. منظورت این است که مذهب برای ملت در حکم تریاک است برای اعضای فعال؟ ویکتور: (خشمگین): موقعی که تو بچه بودی به بابائوئل اعتقاد داشتی و حالا

مینوس: این عشق که تو از آن صحبت می کنی عشق خدایی است؟
داوید: آگاهی در این باره است که عشق به عنوان چیزی واقعی در دنیای انسانها وجود دارد.

مینوس: عشقی که تو از آن صحبت می کنی طبعاً نوع به خصوصی از عشق است.

داوید: همه انواع عشق، مینوس. بزرگترین و پست ترین، غنی ترین و فقیرترین، مسخره ترین و زیباترین آنها. همه انواع عشق؟

مینوس: اشتیاق به داشتن عشق؟
داوید: اشتیاق و انکار، بدبینی و تخریب آن.

مینوس: پس عشق باید دلیل قانع کننده ای باشد.

داوید: ما نمی دانیم که آیا عشق دلیلی برای اثبات وجود خدا هست و یا اصولاً خود اوست. ولی این موضوع زیاد در اصل مطلب تغییر نمی دهد.

مینوس: بنابراین برای تو، عشق و خدا، پدیده ای برابرنند؟

داوید: این افکار تسکین دهنده نومیدی رنج آور و پرکننده خلاء درونی من است.

۲ - مرگ
یکی دیگر از دغدغه های انسان مرگ و حیات بعد از آن است و در سینما اگرچه با تخیل در آمیخته ولی همین خیالات به تصویر کشیده شده از مبانی اعتقادی و اندیشه های سینماگران سرچشمه می گیرد.

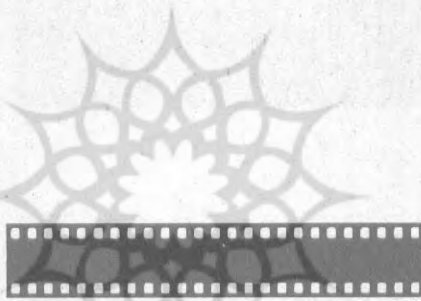
مهر هفتم: یونز (که بخاطر امروزی تر بودن مورد علاقه برگمن است) از نقاش (که مرگ در اثر هنرش از زاویه کلیسا مطرح می شود) می پرسد، آنی که آنجاست، مرگ است؟

نقاش: بله، او با همه می رقصد.
یونز: چرا وقتت را با این رنگ مالی ها تلف می کنی؟

نقاش: فکر می کنم باید این حقیقت را به همه گفت: که آدمیزاد تخم مرگ است. مسئله مرگ مشغله ذهنی دیگر اوست. او برای شناخت و مفهوم آن تلاش وسیعی



اینگمار برگمن



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

به خدا.»

در فیلم همچون در یک آئینه مینوس می گوید: این چیز چه می تواند باشد؟ یک خدا، یک خدای عنکبوت وار مانند خدای کارین؟ یا نیرویی نامرئی در تاریکی؟ نه این امکان ندارد... در دنیای من خدایی حکومت نمی کند برای من دلیلی بیاور که وجود خدا را ثابت کند. تو نمی توانی کاری بکنی.

داوید: چرا نمی توانم؟ می توانم. ولی تو باید به آنچه می گویم با دقت گوش کنی نوشته اند: «خدا عشق است»

را آغاز می کند. برگمن معتقد است که اصلاً فیلم مهر هفتم را برای این ساخته است که از وحشت مرگ رها شود، می گوید: «فیلم درباره وحشت از مرگ است، به کمک این فیلم بود که توانستم خود را از وحشت مرگم برهانم». در مهر هفتم، مرگ برای دست یابی به شگرد شوالیه به هیأت کشیش درمی آید. برگمن به زیباترین صورت ممکن مفهومش را منتقل می کند. کشیش همان «مرگ» است و برگمن برای فرار از این مرگ وحشتناک به عنصر عشق توسل می جوید. آنجایی که مرگ احمقانه می گوید: هیچ چیز از چشم من دور نمی ماند، هیچ چیز از چشم من دور نمی ماند. اما درست در پیش رویش «میا» در حال گریز است. میا نشانه «عشق»، «مادر» و دارای فرزند است. برگمن در اینجا به یک گریز راه، دست یافته است: «عشق» و به همین دلیل است که تنها «میا، یوف و فرزندانشان» از مهلکه مرگ نجات می یابند.

ارفه، کارگردان ژان کوکته: این فیلم را یک بررسی نافذ در مورد نزدیکی مرگ و زندگی و حقیقت و وهم دانسته اند. این فیلم جادویی، افسانه ارفه را در پاریس مدرن نقل می کند. ارفه (ژان ماره) شاعر مشهوری است که در بین مردم محبوب است، اما توسط گروهی از شاعران جوان، مورد تحقیر واقع می گردد. او سپس با اوریدیسه ازدواج می کند و زندگی خوبی را تشکیل می دهد، اما با وجود این مجذوب یکی از طرفدارانش که خود را در پارچه ای تیره پوشانده و به پرنسس موسوم است، می شود. پرنسس را یک راننده و موتورسواری با عینک تیره همراهی می کنند. تدریجاً مشخص می شود که پرنسس فرشته مرگ، راننده اش شارون و موتور سوار نیز پیام آور مرگ هستند. هنگامی که به نظر می رسد مرگ، اوریدیسه را در برخواهد گرفت، ارفه برای نجات وی سفری به دنیای زیرزمینی می کند.

از فیلمهای دیگر این موضوع، می توان به نویسندگانی ساخته مورتائو اشاره کرد.



زیر آسمان برلین



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

شده اند و با حسرتی درونی به زندگی آدمیان می نگرند و بیم و امید آنها را مورد مذاقه قرار می دهند. در نهایت یکی از فرشتگان تصمیم می گیرد به انسان ها ملحق شود و با پذیرفتن عشق زنی به جمع زمینیان پیوندد.

از هنرهای این فیلم ذهن خوانی ذو فرشته است که افکار افراد مختلفی را از نظر می گذرانند: کودک در هواپیما، راننده تاکسی، پیرمرد شاعر، زن بندباز، یک کارگردان و... این فیلم به دنیای بی آرایش کودکان توجه خاصی دارد. بی رنگی زندگی بشری از نگاه ملائکه و رنگی شدن فیلم بعد از هبوط فرشته را می توان از موارد کشف ظرفیت های جدید سینمای معنوی دانست. این فیلم جای بحث فراوان دارد که از اختصار مورد نظر خارج است.

در باز کشف ظرفیت های عرفانی انسان، جا دارد به فیلم اُردت اشاره کنیم. این فیلم به خانواده مذهبی در روستایی اشاره دارد که یکی از فرزندان این خانواده به نام «یوهانس» حالات معنوی و عرفانی خاصی دارد. اتصال او به عوالم بالا بسیار بیشتر از محیط خانه و زندگی معمولی است. صحنه های نیایش او در بالای تپه همراه با وزش باد و رقص گیاهان بسیار جالب و دیدنی است. یوهانس به مقامی رسیده است که زن برادرش را بعد از مرگ دردناکش (حین زایمان) زنده کرده و قدرت انسان را در اتصاف به صفات خدایی (احیاء) به منصه ظهور می رساند.

باز در این موضوع جا دارد به فیلم بودای کوچک اثر برتولوچی اشاره کنیم که به حق زیباترین تصویر از بودا را ارائه داده است. از ویژگی های این فیلم، امروزی کردن مذهب بودائیسیم است؛ در عین اینکه لایبلی فیلم زندگانی خود بودا را به تصویر کشیده است. و از دیدنی ترین صحنه ها ریاضت ها و مبارزه بودا با نفس خود و یا مغلوب کردن شیطان است که با استفاده از جدیدترین تکنیک های رایانه ای صورت گرفته است.

۳ - انسان شناسی

شناخت انسان از زوایای گوناگون همیشه مورد توجه بشر بوده و در سینما نیز بازتاب خوبی داشته است.

بهشت بر فراز برلین: شرح حال دو فرشته سرگردان بر فراز شهر برلین که به میان آدمیان آمده اند و با زندگی زمینی آشنا می شوند. این دو فرشته که با هیأتی انسانی (در شکل دو مرد عادی) تصویر

از سؤالات اساسی بشر چگونگی انسان در آغاز و آینده است و از مهمترین فیلم‌هایی که در این مورد، فرضیات مصور و هنری ارائه کرده است، فیلم ۲۰۰۱، یک اودیسه فضایی به کارگردانی استقلی کوپریک است. این فیلم را می‌توان به یک سمفونی مشتمل بر سه موومان تشبیه کرد. نخستین بخش «طلوع انسان» است که در آن میمون‌های بدوی برای تنازع بقا می‌جنگند و تمایلی طبیعی برای حمله و تجاوز را در وجود خود کشف می‌کنند. یک استخوان مبدل به سلاحی ویرانگر می‌شود و سپس روبه بالا در هوا پرتاب می‌گردد و در به یاد ماندنی‌ترین «مَج کات» تاریخ سینما مبدل به یک سفینه فضائی چرخان می‌شود. در یک نمای متحیر کننده دیگر شاهد جهشی در زمان و تکنولوژی هستیم. فیلم درباره عطش فراوان انسان برای دانستن و فهمیدن، از پس هر بینش تازه‌ای است؛ و یا به قول کوپریک «گام بعدی انسان برای رسیدن به سرنوشت تکاملی خود» به حساب می‌آید. دیدگاه آینده‌نگر فیلم غالباً جالب توجه است. مثل جدال انسان فضاَنورد با کامپیوتر ناطق سفینه، ارتباطات در عصر آینده، خواب مصنوعی، و ...

دین اندیشی سینما در «فروع»

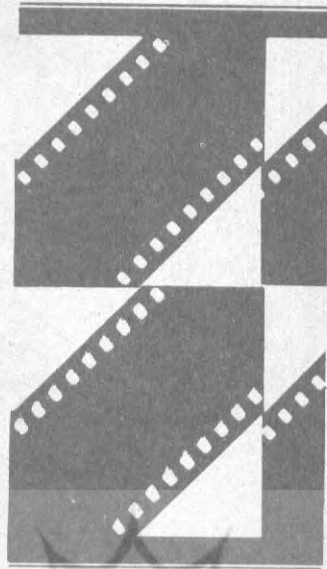
در قسمت قبل (اصول) به چهار مورد از ارکان سینمای دین اندیش اشاره شده و در این قسمت هم به شش نمونه از تلاش سینماگران اندیشمند، در باب فروع و مسائل جزئی‌تر دینی اشاره خواهد شد؛ تا مشتبی باشد از خروار سینمای تفکربرانگیز.

دین و سیاست: فیلم رم شهر بی‌دفاع اثر روسیلنی از میان خاکسترهای جنگ سربرآورد. در زمان اشغال نیروی آلمانی سناریوی فیلم نوشته شد و تقریباً بلافاصله پس از آزادسازی رم به دست متفقین تصویربرداری آن آغاز شد و بدین ترتیب آشکارا اعتبار و اشتیاق یک تجربه معتبر دست اول را در برداشت.

هستم و معتقدم کسی که برای عدالت و حقیقت مبارزه می‌کند، در راه خدا قدم می‌زند و راه خدا بی‌انتهاست. و در نهایت وقتی او را به محل تیرباران می‌برند با شجاعت اظهار می‌دارد: «مردن مشکل نیست، ذرست زندگی کردن مشکل است» و در آخر با کمال آرامش و عزت جان به جانان تسلیم می‌کند.

آفت‌های دین: یکی دیگر از مواردی که باعث شده است چهره دین مخدوش شود، آفت‌های خاصی آن است. و یکی از آنها کلاهبرداری از طریق باورهای مذهبی مردم است. نمود این مشکل را در فیلم تحول ایمان می‌توان یافت: گروهی که با ابزارهای پیشرفته سعی دارند کار خود را خارق‌العاده و معجزه‌آسا جلوه دهند. این گروه که به حق باید آنها را دوره‌گردان قرن بیستم نامید با اردو زدن در اطراف شهرها و تبلیغات وسیع، مردم را به طرف خیمه پرتزویز خود می‌کشاند و از اطلاعات جزئی خود تماشاگران کمک گرفته و با استفاده از ابزارهای پیشرفته در پشت صحنه (از قبیل کامپیوتر، دوربین‌های مدار بسته، بی‌سیم‌ها ...) مجری روی صحنه را کمک می‌رسانند تا راجع به بعضی افراد (که از قبل مشخص شده بودند) پیش‌گویی کند و با دادن شک و استفاده از هیپنوتیزم، ناراحتی‌های جزئی را خوب کند. البته باید به تأثیر فراوان گروه خواننده و نوازنده، نورافکن‌های متحرک و رنگارنگ، حرکت‌های پرشور مجری اشاره کرد که مجلس را آکنده از شور و هیجان کاذب می‌کند. در این فضای پر نور و صدا، قدرت تفکر از مخاطب سلب شده و کاملاً از خود بی‌خود می‌شود. و به راحتی القائات مجری زبردست و حراف برنامه را باور می‌کند.

اما آنچه بسیار ناراحت‌کننده است سوء استفاده از دین است. زیرا این گروه با نصب یک صلیب بسیار بزرگ و درخشان در خارج از خیمه و نصب مجسمه به صلیب کشیده شده حضرت مسیح (ع) در وسط سن می‌خواهند خود را به نحوی متصل به غیب و دین معرفی کنند و از این



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی رتال جامع علوم انسانی

طرح داستان فیلم، تخیلی است، اما به یک واقعه مستند و حقیقی می‌ماند. یکی از رهبران نیروی مقاومت که مورد خیانت واقع شده و گشتاپو در تعقیب اوست، پس از اسارت و تحمیل شکنجه‌های شدید، به قتل می‌رسد. در این فیلم پدر روحانی (دون پدرو) یکی از مهره‌های اصلی است که به طور مستقیم در مبارزه شرکت دارد. (مأموریت حمل پول، جعل مدارک، دلداری به مبارزین، شکنجه شدن توسط نازی‌ها) او در مقابل بازجو می‌گوید: «من یک پدر روحانی کاتولیک

راه کاسه خود را از زمره فالگیران و تردستان و پیشگویان جدا کرده و بر کار خود رنگ دینی بزنند. کارگردان توانسته است با پردازش بسیار قوی خود و با استفاده از عناصر سینمایی در فیلم خود، این واقعیت را بازگو کند که در عصر تمدن حاضر هم، جا برای کلاهبرداری وجود دارد؛ چرا که در جامعه متمدن هنوز افراد زودبیاور و احمق فراوانند و به اصطلاح عامیانه خودمان «تا خر هست خر سوار هم هست».

نمونه دیگر از آفات دین (خرافات زدگنی) را در فیلم مسیح (ع) هرگز به اینجا نیامد می توان دید: مردی به واسطه فعالیت های سیاسی به روستائی دورافتاده در ایتالیا تبعید می شود و در آنجا شاهد فقر مادی و فرهنگی مردم است. پدر روحانی آنجا هم همیشه مست و نالایق و بخاطر جرائمی تبعید شده است. از جمله خرافاتی که مشاهده می کند: زن خدمت کار شب زباله را بیرون نمی گذارد و اظهار می دارد، هرشب سه فرشته می آیند یکی دم در، یکی کنار میز و دیگری کنار تخت می ایستند و مواظب خانه اند و نباید با گذاشتن زباله مزاحم آنها شد. یا زنی مریض که با گذاشتن سکه ای خاص روی پیشانی امید رفع درد را دارد و یا پیرمرد گورکنی که از مواجه با شیطان سخن می گوید.

دیگر آفت های دین، تحکم و زور گوئی اربابان بی کفایت دینی است. و آنچه قرون وسطی را تیره کرده است و دخالت نابجای کلیسا در امور علمی و سیاسی است؛ زیرا اگرچه دین از سیاست و علم جدا نیست ولی دخالت در اموری که در حیطه فهم و ادراک اربابان کلیسا نبوده و استفاده نابجا از قدرت باعث ضربه فراوان به پیکر دین شد که هنوز هم آثار آن برطرف نشده است. نمونه این مسئله در سینما فراوان است. مثل مصائب ژاندارک که چهره بسیار کربیه و زشتی از دستگاه روحانی آن زمان نشان می دهد که با زور و تزویر شخصیت معصوم و انقلابی ژاندارک را لگدمال کرده و در نهایت در



ارقه



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

آتش می سوزانند. و یا فیلم مردی از لامانچا که گروهی نمایشگر پا در کفش کلیسا کرده و به صورت نمایش، اعتراض خود را ارائه می دهند و فوراً دستگیر شده و به سیاه چال وحشت آور دادگاه می افتند. آنها اعتراض دارند که چرا تفسیر کتاب مقدس کار خاص راهبان باشد درحالی که خدا برای بندگانش راه های بی شماری قرار داده است؟

تعارض: مواقع زیادی برای خود ما پیش آمده است که انگیزه هائی درونی

(به نام هوی و هوس)، با گرایش های دینی مان در تعارض واقع شده و ما را به اندیشه ای واداشته است.

نمونه خوبی از تعارض را در فیلم آوای موسیقی ساخته رابرت وایز می توانیم ببینیم: داستان فیلم از این قرار است که ماریون دختر راهبه ای است که در عین علاقه به دیر و راهبه بودن، طبعی شاعرانه، شاد و احساسی دارد و با بی نظمی خود اخلاص در برنامه های دیر ایجاد می کند. در نهایت مادران مقدس تصمیم می گیرند او را برای مدتی اخراج کرده به عنوان معلم سرخانه به منزل کاپیتانی خشک و مقرراتی بفرستند که هفت فرزند شلوغ و بازیگوش دارد. ماریون بعد از مدتی کوتاه که در منزل کاپیتال به سر می برد متوجه علاقه مفراط خود به کاپیتان و بالعکس می شود و چون آمدن خود را برای تربیت فرزندان به اراده خداوند متعال می دانست از پیروی هوی و هوس درونی خود، دچار وحشت می شود زیرا او دختری پایبند به اعتقادات خود است و با ظهور این عشق خود را پر لبه پرتگاه دوری از خدا می بیند. این تعارض درونی وی باعث می شود شب هنگام اثاثیه خود را جمع کرده و برای غلبه کردن بر عشق خود به سوی دیر گریخته و انزوا را برگزیند. ماریون به زودی می فهمد تعارض شدید او ناشی از جهل است، زیرا وقتی که در برابر مادر مقدس اظهار می کند که «من به اراده خدا رفتم و در پی عشق بودن خطا بود» مادر مقدس به او می فهماند که عشق او نیز مقدس است و نباید نابودش کرد.

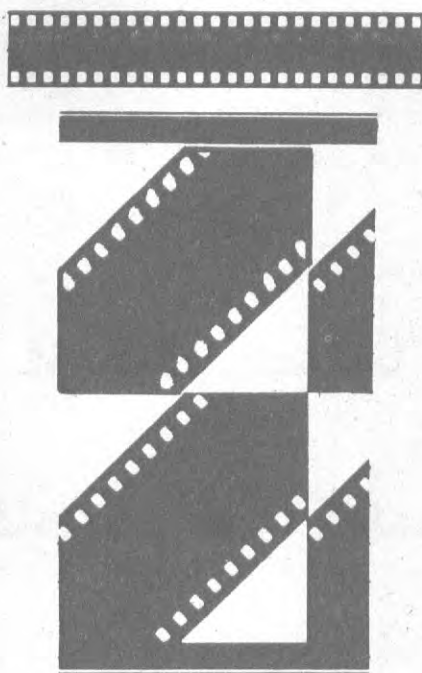
ساده اندیشی دینی: بونوئل بر این باور بود که اخلاقیات و باورهای مسیحی و بورژوازی هر یک به نحوی مستوجب انتقاد و سرزنش هستند. شورش گدایان در فیلم، ویریدیانا، در واقع آخرین شکست ویریدیانا به حساب می آید. وی یک نوآموز تعلیمات مسیحی است که پس از مرگ عمویش با خود پیمان می بندد که از طریق یاد دادن معیارهای مسیحی به مستمندان، آنها را در فراگیری و

پاسخگویی به نیازهایشان یاری نماید. اما تلاش وی در هدایت مستمندان به انجام تکالیف و آیین‌های مسیحی، به تلخی و غم منجر می‌شود. این درحالی است که توأمان با پسرعمویش در تکاپوی احیاء و رونق مایملک پدرش است که دیدگاه و نظرات دنیوی پسرعمو با پرهیزگاری ویریدیانا در تضاد کامل است. هرچند این تضاد چندان ساده به نظر نمی‌آید (خودخواهی متجاوزانه پسرعمو در مقابل گذشت و سادگی ویریدیانا) اما به اعتقاد بونوئل تلاش ویریدیانا برای داشتن یک زندگی مسیح وار، در دنیای کنونی که بورژوازی و مفاسدش حاکم گشته اند با توفیق همراه نیست. در واقع تجربه ویریدیانا نوعی تطهیر خشونت‌آمیز است که از باورهای غیر دنیوی وی منشأ گرفته است. با این حال همین موضوع شاید بنا بر یک مشیت آسمانی بتواند وی را به شکلی بهتر در برابر مصائب زندگانی آماده کند. ویریدیانا، پس از تعمق در خود، در برابر آئینه و تغییری آشکار در آرایش موهایش، نزد پسرعمو و مستخدمه‌اش که در اتاقی دیگری حضور دارند می‌رود و در بازی آنها با کارت شرکت می‌کند (که نمادی از قبول شکست خود است).

آرامش و امید این دو گوهر از ارکان خوشبختی آدمی است که در پرتو تفکر دینی قابل دست‌یابی است و در فیلم‌های زیادی می‌بینیم که مردم برای رسیدن به این دو رو به شخصیت‌های دینی می‌آورند اگرچه کاری به اشکالهای بعضی برخورد‌های غیرتخصصی نداریم.

در فیلم استرومبلی زن شهری با یک جوان ساده روستایی ازدواج می‌کند و به زادگاه او می‌رود و در آنجا دچار مشکل می‌شود و تنها کسی که حال او را درک کرده و به او امید و آرامش می‌دهد پدر روحانی کلیسا است مردی پاک و مهربان است که از بدو ورود زن به او خوش آمد گفته و سعی می‌کند تسکین بردلتنگی زن باشد.

نمونه دیگر تأثیر دین را در امید و آرامش، در فیلم سه پدرخوانده، می‌توان یافت. داستان فیلم از این قرار است که



سه دزد در فرار خود از دست کلانتر شهر، در بیابان به زنی تنها برخورد می‌کنند که در حال زایمان است. آن زن بعد از زایمان فرزند خود را به این سه جوان می‌سپارد و آنها را پدرخوانده نوزاد خود می‌نامد. از آن لحظه، دزدان سرگردان در خود احساس مسئولیت نسبت به طفل می‌کنند، و احتمال می‌دهند که این مأموریت از طرف خداوند برای نجات طفل باشد. ولی نمی‌دانند کجا بروند؟ در این هنگام از کتاب مقدس که در اثاثیه بچه بود بطور اتفاقی صفحه‌ای می‌آید که راه را به آنها می‌فهماند: «و چون روزگار اخلاص و صفا به اتمام رسید مطابق شریعت موسی طفل را برداشته و به جزآن بروند.» با نور امید و ایمانی که پیدا کرده‌اند به راه می‌افتند ولی دو نفر آنها در راه، از تشنگی و خستگی تلف می‌شوند و رابرت با طفل به سختی به راهش ادامه می‌دهد تا جایی که تاب و توانش به پایان می‌رسد و از ناراحتی کتاب انجیل را پرتاب می‌کند ولی باز متوجه صفحه‌ای می‌شود که برای او پیغام دلگرم کننده‌ای دارد: «و چون شبانگاه به شهر مقدس رسیدند آنگاه عیسی دو شاگرد خویش را پیش خوانده و به آنها گفت که داخل دهکده‌ای که مقابل شماست بروید یک الاغ با کره‌اش را

بسته می‌بینید.» رابرت تعجب می‌کند و بازحمت فراوان کمی جلوتر می‌رود و متوجه الاغ و کره‌اش می‌شود که به کمک او آمده‌اند. و به این طریق نجات می‌یابد.

تضاد عالمان دینی: این رویارویی اندیشمندان دینی در فیلم مردی برای تمام فصول بسیار نمایان است. قضیه از این قرار است که هنری هشتم پادشاه انگلستان به خاطر نازائی همسرش (علی‌رقم شرعی و قانونی نبودن) تصمیم به ازدواج دیگر می‌گیرد و موافقت بسیاری از بزرگان را جلب می‌کند، ولی در میان آنها فقط دوست و مشاورش به نام «سرتوماس مور» که صاحب منصب و نفوذ است با این امر مخالفت می‌کند، زیرا او مردی عالم، پاک و متعصب به قوانین شریعت است و حاضر نیست حتی بخاطر رضایت شخص پادشاه دیانت و قداست خود را زیر پا گذارد.

به خاطر همین مخالفت نه تنها منزلت و سمت‌های خود را از دست می‌دهد بلکه مورد غضب شاه قرار گرفته و به زندان می‌افتد.

سرتوماس که یک دانشمند متعهد دینی است بر خود وظیفه می‌بیند از موضعش کوتاه نیاید و در عین حال عالمان کلیسا را متهم به بی‌دینی نمی‌کند، بلکه برای تشخیص‌خود در قبالت مصلحت‌اندیشی آنان احترام و تکلیف خاصی قائل است و چون قصد اخلاص و شورش ندارد فقط سکوت اختیار می‌کند. ولی در نهایت به واسطه شهادت دروغ و نیرنگ فرصت طلبان به خیانت علیه شاه متهم می‌شود و سر خود را برای پایبندی به عقیده‌اش از دست می‌دهد. □

پانویس ها:

- ۱- کیهان فرهنگی، ۱۳۷۱، شماره ۵ و ۶ (برگمن و مذهب)
- ۲- جاودانه‌های سینما، نیل سینیاردا، بیژن اشتری
- ۳- همان
- ۴- همان
- ۵- همان